

هو العليم

تفصیل مرحوم نائینی درباره نسخ بر اساس اقسام قضایا

بررسی اشکال آیه الله خویی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عام و خاص - جلسه نودونهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسه گذشته عرض شد که مرحوم نائینی بین قضایای خارجیه و حقیقیه موقته و حقیقیه مطلقه و غیر موقته قائل به تفصیل شده‌اند.^۱ مسئله‌ای که ایشان در اینجا مطرح می‌کنند بسیار مطلب مهمی است و یکی از مسائلی است که ما به‌طور کلی در علم اصول از آن غفلت کرده‌ایم.

نکته مهم: توجه به تفاوت مولای عرفی با مولای حقیقی

گرچه علم اصول علمی است که منبعث از عرفیات و سیره عملیه عقلانیه در محاورات است؛ ولی صحبت در این است که ما در استفاده از علم اصول و استنتاج احکام با چه خطابی مواجه هستیم؛ آیا با خطابات عرفیه مواجه هستیم یا با خطابات غیر عرفیه؟ طرف ما در این خطابات چه کسی است؟ آیا مولایی است که علام الغیوب است و کلام او عین حکمت است و لغویت و عبثیت در کلام او معنا ندارد؛ یا اینکه مولای ما مانند مولای عرفیه است؟ خیلی از مسائلی که در علم اصول مورد بحث قرار می‌گیرند خطابات آنها دائر مدار خطابات عرفیه تلقی می‌شوند، غافل از اینکه ما در مورد روایات و آیات که دو اصل مهم استنتاج احکام ما را تشکیل می‌دهند، با مولای حکیم و مولایی که همه حوادث و همه قضایا در مرأی و منظر او است مواجه هستیم. این یک مطلب بسیار مهمی است که البته مرحوم نائینی در اینجا به این مسئله اشاره می‌کند و ما از همین مسئله به مطالب دیگری خواهیم رسید.

تفصیل مرحوم نائینی درباره نسخ، بر اساس اقسام قضایا

ایشان می‌فرمایند که با توجه به قضایای خارجیه و قضایای موقته، معنا ندارد که مولای حکیم خطاب خودش را متوجه این قضایا کند مانند «**أکرم زیداً**» در حالی که زید وجود خارجی ندارد؛ یا مانند «**أکرم العلماء**» در حالی که علماء من باب مثال وجود خارجی ندارند، این قبیح است. یا اینکه بگوید: «**أکرم العلماء**» یا «**أکرم زیداً**» و بعد از یک ساعت بیاید حکم خودش را پس بگیرد، این هم غلط است. مولایی که عالم است و اطلاع دارد بر اینکه این خطاب بعد از یک ساعت لغو می‌شود، القاء این خطاب چه معنایی دارد؟! او که می‌داند بعد از یک ساعت این خطاب را پس می‌گیرد و قبل از وقت عمل این خطاب را نسخ می‌کند نسبت به قضایای خارجیه، یا قضایای حقیقیه موقته مانند قضایایی که وجود آنها در زمان استقبال است اما موقت هستند مثل **إقامة الصلوة لدلوك الشمس** یا مانند حکم وجوب صوم در ماه رمضان یا وجوب حج در وقت

^۱ أجود التقريرات، ج ۱، ص ۵۱۳.

خاص به خودش. [اگر مولا بخواهد] حکم را قبل از حلول وقت و زمان عمل، نسخ کند؛ این کار از مولای حکیم لغو است. [مولای حکیم] مولایی است که حکمت او اقتضا می‌کند که احکام را براساس مصالح خارجیہ نسجد. موالی عادی احکامی که صادر می‌کنند براساس مصالح و مفاصد خارجی است. حالا یا اینکه آن مصلحت و مفسده در خارج تغییر پیدا می‌کند و به تبعش خود آن حکم تغییر پیدا می‌کند، یا نه؛ ذهنیت مولا عوض می‌شود، خیال می‌کرده که این عمل دارای مصلحت است، بعد متوجه می‌شود که این «اُکرم زیداً» را که گفته است این زید خیلی آدم فاسقی است و او تابه‌حال اشتباه می‌کرده و خیال کرده است که او عادل است؛ لذا خود مولا نظرش برمی‌گردد. یا اینکه خود زید قبل از وقت عمل فاسق می‌شود و نسبت به «اُکرم زیداً» یا «اُکرم العلماء» که من جمله زید هست برای مولا تغییر حکم و تبدل رأی پیدا می‌شود. اما در مولای حکیم و مبدأ اول و شارع اصلاً چنین مسائلی معنا ندارد که آنها اول براساس مصلحتی یک حکم را بیان کنند، بعد تبدل رأی در آنها پیدا شود و آن حکم را بردارند. این کار لغو است و اصلاً معنا ندارد.

بنابراین نسبت به قضایای خارجیہ و موقته نظر ایشان همان است که می‌فرمایند و اما نسبت به قضایای حقیقیہ؛ در قضیہ حقیقیہ لازم نیست که خود آن موضوع در خارج وجود داشته باشد بلکه حکم روی آن موجود مفروض می‌رود؛ سواءً اینکه الآن در خارج فعلیت داشته باشد یا بعداً تحقق پیدا کند. شارع در اینجا می‌تواند حکمی را بر وجود موضوعی معلّق کند که الآن ذهنّاً هست ولی در خارج نیست و ممکن است بعداً تحقق پیدا کند. در قضایای حقیقیہ لازم نیست که حتماً موضوع در خارج باشد؛ ولی در قضایای خارجیہ باید باشد. در قضایای حقیقیہ که آن حکم به لحاظ تحققش بر موضوع حمل می‌شود در آنّیه من الآنات در وعاء من الأوعية و در ظرفی از زمان، اشکالی ندارد که مولا حکمی را بگوید و بعداً نسخ کند، به جهت اینکه آن لغویتی که [نباید] در کلام حکیم [باشد] در اینجا لازم نمی‌آید. چون هنوز وقت عملش نرسیده است، تا اینکه مولا بخواهد نسخ کند؛ بلکه حکمی است که مربوط به زمان‌های آینده است. فرض کنید ده سال بعد موضوع تحقق پیدا می‌کند؛ ولی مولا از الآن حکمی را بیان می‌کند و بعد هم حکم را برمی‌دارد.

اشکال آیه‌الله خویی بر مرحوم نائینی

مرحوم آقای خوئی نسبت به این طرف قضیه اشکال وارد می‌کنند و می‌فرمایند که فرق بین قضیہ حقیقیہ موقته و حقیقیہ مطلقه - البته خارجیہ را نمی‌گویند ولی ما خارجیہ را هم داخل می‌کنیم - چیست که شما قائل به فرق شدید؟!^۱ در قضیہ خارجیہ و حقیقیہ موقته قائل به لغویت و امتناع هستید، در قضیہ حقیقیہ مطلقه قائل به جواز و عدم‌الامتناع هستید، در اینجا چه مسئله‌ای پیش می‌آید؟! اگر شما مطلب را روی اطلاع مولا بر

^۱ محاضرات فی الأصول، ج ۵، ص ۳۱۷.

حوادث و وقایع - البته با این بیان و تقریر - می‌برید، ما در قضیه حقیقه هم این حرف را می‌زنیم. چطور اینکه در آن قضیه حقیقه موقته وقتی که مولا می‌داند یک ساعت بعد این حکم را نسخ می‌کند و در عالم واقع و نفس‌الامر می‌داند که این حکم بر این موضوع معلق نیست [چه داعی‌ای دارد که بگوید؟!]^۱ من باب‌مثال [مولا می‌داند که] این حیوان - حالا ما اسم این حیوان را اِرنَب^۱ بگذاریم - را که در این شهر نیست یک ساعت دیگر به اینجا می‌آورند، بالأخره مولا این را می‌داند که آیا اِرنَب قابل تذکیه است و همین‌طور آیا لحمش حلال است یا نه؟ حالا چه داعی‌ای دارد که از اوّل بگوید: اِرنَب مأكول اللحم است و بعد از یک ساعت، قبل از وقت عمل، بگوید که حرفم را پس گرفتم؛ اِرنَب غیر مأكول اللحم است، قابل تذکیه است ولی غیر مأكول اللحم است! بالأخره مولا می‌داند، اِرنَب یا مأكول اللحم است یا غیر مأكول اللحم است، از این دوتا که خارج نیست. اما اینکه اوّل بیاید حکمی را بیان کند و بعد از یک ساعت، قبل از وقت عمل، آن حکم را پس بگیرد، مگر غیر از لغویت چیز دیگری است؟! یک وقت احکام، احکام اختباریه و امتحانیه است که اصلاً نسخ در آنجا معنا ندارد؛ از اوّل مولا می‌دانست که حضرت ابراهیم علیه‌السلام سر بچه‌اش را نخواهد برید و به آن سکین نهی می‌کند از ذبح او و همه اینها را می‌داند؛ ولی درعین حال می‌گوید که ﴿قَالَ يَبْنِيْ اِنِّيْ َ اَرَىٰ فِيْ آلٍ مَّامٍ اَنِّيْ َ اَذَّبُحُك﴾^۲ در اینجا معلوم است که این احکام، احکام امتحانی است و اصلاً نسخ در این احکام معنا ندارد. ولی احکام **بصرافتها و بساطتها و اطلاقها** بر تعلقش بر این موضوع دلالت می‌کند و بر این تعلق، امر یا نهی می‌آید، یعنی الزام می‌آید؛ یا الزام بر فعل یا الزام بر ترک.

با توجه به این قضیه دیگر چه معنا دارد که مولا چنین حکمی را القاء کند و بعد نسخ کند؟! معنا ندارد چون لغو است. بناءً علی‌هذا حالا ما می‌خواهیم در قضایای حقیقه موقته بگوییم که من باب‌مثال یک ساعت به ظهر است و مولا حکم بر وجوب صلوٰه عند الزوال می‌کند، حالا فرض ما بر این است که قبل از زوال هنوز وقت عمل به این امر نیامده است. وقتی که هنوز وقت عمل نیامده است چه فرق می‌کند که یک ساعت مانده باشد بر اینکه این موضوع در خارج تحقق پیدا کند یا ده سال مانده باشد؟! این چه فرق می‌کند؟! وقتی که ما قضیه را حقیقه بدانیم که هنوز موضوع در خارج تحقق پیدا نکرده است؛ یعنی اعم است از اینکه تحقق پیدا کرده باشد یا نکرده باشد، یعنی غیر از قضایای خارجیه است که افرادش در خارج هستند، مثل اکرم علمایی که در مدرسه فیضیه هستند؛ موضوعات در خارج هستند متعلق آن در خارج هست؛ اما قضایای حقیقه من باب‌مثال «اکرم العلماء»، سواءً افراد و موضوعاتش در خارج باشند یا در خارج نباشند. حالا در چنین قضیه حقیقه که

^۱ لغت‌نامه دهخدا: «اِرنَب: خرگوش.»

^۲ سورة صافات آیه ۱۰۲. افق وحی، ص ۳۵۲:

«حضرت ابراهیم به فرزندش خطاب نمود که من به طور پیوسته در خواب چنین می‌بینم که تو را در راه خدا قربانی کردم.»

موضوعش توسعه پیدا کرده است از خارج و از ذهن، **موجودة و مفقودة، بالفعلية و بالاستعداد و بالقوة**، وقتی که موضوع ما در قضایای حقیقیه اعمّ از فعلیت و عدم‌الفعلیة است، دیگر در عدم‌الفعلیة چه فرقی می‌کند بین یک ساعت و ده سال؟! چطور شما در قضایای حقیقیه جایز می‌دانید که مولا حکمی را بر موضوعی حمل کند؛ درحالی‌که هنوز آن موضوع وجود خارجی ندارد؛ مثلاً ده سال دیگر وجود خارجی پیدا می‌کند یا سال دیگر وجود خارجی پیدا می‌کند؛ اما در قضیة حقیقیة موقته که قبل از زوال باشد می‌گویید که اشکال دارد؟! فرض کنید که اگر مولا دو ساعت به ظهر یک امری کند، یک ساعت به ظهر می‌تواند نسخ کند، چه فرق می‌کند؟! وقتی هنوز موضوع تحقق خارجی ندارد، در عدم **لا تَمَایزَ بَین الأَعدام و لا إختلافَ بَین الأَعدام**؛ أعدام، أعدام است عدم زید الآن، با زیدی که ده سال دیگر هم وجود پیدا نمی‌کند چه فرقی می‌کند؟! عدم، عدم است. حکمی که شما براساس عدم بار می‌کنید و از عدم انتزاع می‌کنید، چه عدم لحظه‌ای باشد یا عدم استدامه‌ای باشد، هیچ فرقی در اینجا و در این صورت ندارد. این به عدم الاختلاف در قضیة حقیقیه و قضیة حقیقیة موقته مربوط می‌شود؛ یعنی در قضیة حقیقیة مطلقه و حقیقیة موقته.

حُسن قضایای حقیقیه و ملاک آنها به توسعه موضوع است از خارج و از ذهن، بنابراین مولا می‌تواند حکمی را معلق بر یک موضوع کند درحالی‌که هیچ فردی الآن در خارج وجود ندارد؛ این اشکال ندارد. اما به‌عنوان حقیقیة موقته [نمی‌تواند]، مثلاً مولا نمی‌تواند بر وجوب صلاة حکم کند و وجوب را بر آن بار کند که دو ساعت دیگر من باب مثال زوال شمس می‌شود. چرا نمی‌تواند؟! اگر عدم، موجب شده است برای اینکه شما در آنجا حکم به جواز تعلّق یک حکم بر یک موضوع کنید در قضیة حقیقیة موقته هم همین است. وقتی هنوز وقت زوال نشده است، تعلّق وجوب بر صلاة چه معنا دارد؟! فرق نمی‌کند، در أعدام که تمایزی نیست، بیشتری و کمتری در أعدام معنا ندارد. عدم صلاة در دو ساعت دیگر نزدیک‌تر به واقع است تا عدم صلاتی که ده سال دیگر برای انسان واجب می‌شود، عدم است حتی یک لحظه قبل از وقوع هم عدم در اینجا حکم به طرد وجود می‌کند. حکم می‌کند به عدم الوجود، به منع از وجود حکم می‌کند. آن وقت این اختلافات دیگر در اینجا معنا ندارد. این بیان مرحوم آقای خوئی در ردّ این کلام مرحوم نائینی بود.

تلمیذ: روشن بشود که در نسخ اختلاف دارند چرا بردند روی اینکه وقت عمل نرسیده چرا بعد از عمل این مطرح می‌شود؟

استاد: به‌خاطر اینکه نسخ قبل از عمل معنا ندارد، بعد از عمل است، اصلاً قبل از عمل معنا ندارد که حکم نسخ بشود. ببینید ما در بحث جلسه قبل صحبت‌مان در این بود که همیشه نسخ بعد از وقت عمل است. نسخ عبارت است از اظهار و بیان آمد این حکم، تخصیص عبارت است از بیان و اظهار توسعه در موضوع حکم. به عبارت دیگر ما می‌توانیم بگوییم که نسخ تخصیص در آزمان است و تخصیص، تخصیص در افراد

است. همیشه نسخ بعد از وقت عمل است. حالا این بحثی که امروز داریم این است که شرط برای نسخ را قبل از وقت عمل، ذکر کردند که قبل از وقت عمل اشکال ندارد شارع حکمی را بردارد و نسخ کند، لازم نیست که وقتش رسیده باشد و در اینجا اختلاف شد. مرحوم نائینی گفت که در قضایای خارجیه و قضایای حقیقیه موقته نمی شود؛ اما در قضایای حقیقیه غیر موقته می شود. بنابراین شارع نمی تواند در قضایای خارجی اول حکمی بکند و بعد، قبل از زمان، آن حکم را بردارد، این اصلاً مستحیل است؛ اما اگر حکمی را به عنوان یک قضیه حقیقیه بر یک موضوع تعلیق کرد، اشکال ندارد.

پس اینکه آقایان شرط کرده اند که نسخ عبارت است از تعلیق حکم و فسخ حکم قبل از عمل، ما این را در قضیه حقیقیه مطلقه قبول نداریم. در قضیه حقیقیه مطلقه، قبل از عمل هم می شود نسخ واقع شود، آنکه مستحیل و ممتنع است رفع حکم در قضایای خارجیه و حقیقیه موقته است، نه حقیقیه مطلقه، این بیان مرحوم نائینی بود.

اشکال آقای خوئی این است که قضیه حقیقیه موقته با مطلقه فرقی نمی کند؛ وقتی که شارع و مولا در قضیه حقیقیه مطلقه بر قضایا و حوادث آینده مشرف است و واقع را می داند؛ یعنی اگر ایشان می فرماید ما وجوب را حقیقی بگیریم و وجوب حقیقی باشد که این معنا ندارد واجب حقیقی یعنی در عالم واقع و نفس الامر این حکم بر این موضوع تعلّق گرفته است، در حالی که مولا می داند چنین چیزی نیست، اگر چنین چیزی بود، نسخ نمی کرد. مولا امروز حکمی را بیان می کند من باب مثال ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَى سَبِيلٍ﴾^۱ این حکم به عنوان قضیه حقیقیه روی حج رفته و هنوز هم وقتش نیامده است، هر وقت زمان حج شد باید انجام دهد.

موقته بودن تمام قضایا

حالا مرحوم نائینی خیال کرده است اگر وقتش طولانی بود این را از موقته بودن خارج می کند و به حقیقیه تبدیل می کند؛ در حالی که ما اصلاً قضایای حقیقیه موقته نداریم، تمام قضایای ما موقته است؛ موقته به این عبارت که هر وقت این موضوع تحقق پیدا کرد، حکم هم بر آن بار می شود، موضوع برای وجوب صلاة، زوال شمس است و موضوع برای اکرام زید، وجود زید است، این هم موقته است، فرق نمی کند. اینکه فرض کنید این را موقت کنند و آن را غیر موقت کنند خیلی بلاوجه است بالأخره ما در هر حکمی نیاز به تحقق آن موضوع در عالم خارج داریم حالا فرض کنید که موعده بعضی ها بیان نمی شود مثل «أَكْرَمُ زَيْدًا» و «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» و موعده بعضی ها بیان می شود مثل ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلدُّلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ آلِي﴾^۲ یعنی اول

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

^۲ سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۸. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۲ و ۳۲۳.

و جوب صلاة، دلوک شمس است؛ وقتی شمس می خواهد تمایل پیدا کند آن «وقت» تعیین می شود.

اقسام قضایای موقته

ولی در همه قضایا در واقع نگاه کنید همه اش موقته هستند الا اینکه یکی از اینها موقت قریب است، فرض کنید که دو ساعت دیگر وقتش می رسد و یک وقت موقت بعید است و من باب مثال تا ده سال دیگر هم وقتش نمی رسد این باعث تفاوت در اینجا نمی شود.

بنابراین مرحوم آقای خوئی می فرمایند که اگر وجوب حقیقی باشد، آن دیگر از مولای حکیم بعید است که حکمی را واقعاً بداند بر یک موضوعی تعلق گرفته و بعداً بیاید بردارد. پس یا اطلاع اولش غلط است یا اطلاع دومش غلط است؛ چون وجوب حقیقی معنا ندارد. اگر وجوب ظاهری مثل تقیه و امثال ذلک باشد، نسخ در اینجا معنا دارد و اشکال ندارد الا اینکه کسی این را در اینجا نسخ نمی داند؛ وقتی حکمی را به عنوان وجوب ظاهری بگویند بعد، قبل از وقت عمل، آن وجوب را بردارند [نسخ] در اینجا معنا ندارد.

اشکال به آیه الله خویی

ما می توانیم این اشکال را به آقای خوئی وارد کنیم که در خود وجوب ظاهری هم این مسئله هست؛ چون یا اینکه بالأخره مولا اطلاع دارد بر اینکه زمینه برای تعلق حکم واقع می شود یا اطلاع ندارد، اگر اطلاع نداشته باشد غلط است. در هر صورت بیان ایشان این است که اگر شرایط برای بیان تحقق آن موضوع مهیا نباشد مولای حکیم الا در یک مورد و آن موردی باشد که غرض مولا ارتداع مکلف از اتیان این عمل باشد یعنی گرچه شرایط آماده نشده است؛ اما به عنوان مثال «**إِنْ قَتَلْتَ نَفْسًا قَتَلْتُكَ**» اگر می کشتی می کشتمت» اینکه کسی را نکشته است، منظور مولا از القاء این حکم این است که این شخص کف نفس در محرمات کند و بخواهد محرمات را ترک کند، نه اینکه این واقعاً موضوع برای این باشد و دارد او را نهی می کند از اینکه حرمتی بخواهد در خارج انجام بگیرد.

البته در اینجا هم جای صحبت و جای مطلب هست و آن اینکه مولایی که این حکم را می کند به لحاظ حوادث آینده و استقبال این حکم را می کند یعنی اگر شرایط تحقق موضوع برای این مکلف آماده نباشد «**إِنْ قَتَلْتَ نَفْسًا قَتَلْتُكَ**» دیگر چه معنا دارد؟! دیگر ارتداع چه معنا دارد؟! ارتداع مکلف و کف نفس مکلف از محرمات در صورتی است که شرایط آماده باشد والا باز در اینجا این اشکال پیش می آید و این قضیه هم داخل در اشکال به مرحوم نائینی در اینجا قرار می گیرد که زمینه برای وجود موضوع به عنوان قضیه حقیقیه اگر وجود نداشته باشد دیگر در اینجا ردع یا امر مولا در این صورت لغو خواهد بود؛ مولا امری بکند بعداً آن امر را پس

«بر پای بدار نماز را از وقت زوال خورشید (ظهر) تا وقتی که سیاهی شب جهان را فرا گیرد (نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء).»

بگیرد، چون اگر وجوب حقیقی مورد نظر است که مولا می‌داند شرایط چنین موضوعی پیدا نخواهد شد اگر وجود ظاهری مورد نظر است - بنا بر فرمایش آقایان - که اینها این را نسخ نمی‌دانند درست شد؟! این کلام مرحوم آقای خوئی بود.

البته این مطلب در اصل قضیه درست است. ما در تعلق تکلیف به عنوان وجوب حقیقی، شرایط وجود موضوع را باید لحاظ کنیم، اگر شرایط وجود موضوع نباشد و منتفی باشد تعلق تکلیف مولای حکیم بر این مکلف لغو خواهد بود. حالا که این طور شد ما آن مبنایی را که قبلاً مطرح کرده بودیم بر اینکه شرایط وجود موضوع نسبت به هر مکلفی با مکلف دیگر تفاوت پیدا می‌کند در اینجا می‌آید که اگر مکلفی به طور کلی شرایط وجود موضوع عقلاً برایش مستحیل باشد آیا مورد خطاب برای احکام کلی واقع می‌شود یا نمی‌شود؟! من باب مثال آیا حرمت زنا بالنسبه به کسی که اصلاً وسیله و آلات برای زنا را ندارد بار می‌شود یا نه؟! موضوعی اصلاً در خارج وجود ندارد...

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد